

عارف ربانی در ذهن و زبان سعدی

اصطلاح عارف ربانی همان جایگاهی را در آرا سعدی دارد که پیر مغان در اشعار حافظ، با این تفاوت که سعدی تنها فقط یک بار در تمامی آثار خود (از نثر و نظم) این اصطلاح را به کار برده است.



اصطلاح عارف ربانی همان جایگاهی را در آرا سعدی دارد که پیر مغان در اشعار حافظ، با این تفاوت که سعدی تنها فقط یک بار در تمامی آثار خود (از نثر و نظم) این اصطلاح را به کار برده است.

به گزارش خبرنگار مهر، متن پیش رو یادداشتی است از حسن بلخاری قهی، رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی که به مناسبت سالروز بزرگداشت سعدی نگاشته شده است؛

این سخن در باب یکی از مهم ترین مباحث سعدی یعنی شرح مفهوم «عارف ربانی» است در آن قصیده مشهور چهارم از قصاید سعدی:

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند / مرد اگر هست به جز عارف ربانی نیست

ابتدا و به عنوان مقدمه نکاتی عرض کنم:

نکته اول اینکه عارف ربانی روایت دیگری است از انسان مطلوب و در حقیقت کمال طلبی که در ذهن و زبان سعدی وجود دارد. به نظر می رسد اصطلاح عارف ربانی همان جایگاهی را در آرا سعدی دارد که پیر مغان در اشعار حافظ. هر حکیمی برای خود نقطه مطلوبی دارد و از برای آن مطلوب صفت یا صفاتی بلند اظهار می دارد. حافظ نیز شیفته اخلاق زلال پیر مغان است و به نحوی آن را به پیر که مرتبتی بلندپایه در عرفان اسلامی است پیوند می زند.

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید / که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل ها

پیر مغان سعدی، عارف ربانی است. با این تفاوت که سعدی تنها فقط یک بار در تمامی آثار خود (از نثر و نظم) این اصطلاح را به کار برده است، لکن حافظ، بنا به شیدایی اش بالاتر از ۳۰ بار پیر مغان را در دیوان خود ستوده و راهبر قرار داده است، اما چنانچه عرض کردم در کلیات سعدی فقط یک بار آن هم در قصیده چهارم بیت هفتم، عارف ربانی به کار رفته است. لکن مستند به این کلمه و فضایی که در فرهنگ اسلامی ایرانی داشته و هم چنین مستند به آرا دیگر سعدی، غایت مطلوب او در این اصطلاح تجلی و حضور دارد. در بیت فوق، عالم و عابد و صوفی همه طفلان وامانده از ره معرفی می شوند، لیک عارف ربانی راهبر و مرد ره. در ادامه تصویر و تفسیر سعدی از این عارف ربانی را بیان خواهم کرد.

نکته دومی که باید عرض کنم اینکه سعدی به نحوی به نظر می رسد با صوفیان بنا به این که به صورت تعریف می شوند نه به ذات، مشکل دارد، اما با عارفان نه. علت آن است که شما کلیات سعدی را که می خوانید کمتر موردی را پیدا می کنید که عارف یا عارفان، مورد توبیخ یا ظن واقع شوند، لکن صوفیان چرا و شاید علت این است که صوفی به ظاهر تعریف می شود و عارف به باطن. یعنی اگر بخواهیم صوفی را از زاویه صرف و معنای رایج و غالبش در نظر بگیریم پشیمنه پوشی است که معمولاً سر از ریا در می آورد. به تعبیر حافظ «پشیمنه پوش تندخو از عشق نشینده ست» (حافظ، ۱۳۶۹: ۳۲۲) صوفی به ظاهر تعریف می شود و دقیقاً به همین دلیل و برای شکستن این ظاهرگرایی است که قلندران و خاکساران در این تمدن پای گرفته و دوام یافتند. لکن عارف به معرفت تعریف می شود به همین دلیل متأثر از این معنا شاید بتوان با تأمل گفت که از دیدگاه سعدی عارف، انسان کامل است به ویژه اگر صفت ربانی را با خود داشته باشد. سعدی در مورد صوفیان یک روایتی دارد که احتمالاً بسیار شنیدید و در آن روایت، دیدگاه خود را پیرامون تصوف یا صوفیان به ظرافت بازگو می کند:

«یکی را از مشایخ شام پرسیدند از حقیقت تصوف. گفت: پیش از این طایفه ای در جهان بودند به صورت پریشان و به معنی جمع، اکنون جماعتی هستند به صورت جمع و به معنی پریشان.

چو هر ساعت از نو به جایی رود دل به تنهایی اندر صفایی نبینی

ورت مال و جاه است و زرع و تجارت چو دل با خدای است خلوت نشینی (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۳)

این یکی از مواردی است که به نحوی نظرگاه سعدی پیرامون تصوف را باز می نمایاند اما وقتی به سراغ عارف می آییم دیدگاه او پیرامون عارف بسیار بلند و متعالی است:

غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد ساقیا باده بده شادی آن، کاین غم از اوست (همان: ۵۷۷)

از این موارد بسیار است همچون:

هزار دشمن اگر در قفاست عارف را چو روی خوب تو دید از قفا چه غم دارد (همان: ۶۲۶)

میان عارفان صاحب نظر نیست که خاطر پیش منظوری ندارد (همان: ۶۲۸)

کوتاه دیدگان همه راحت طلب کنند عارف بلا راحت او در بلای اوست (همان: ۵۷۸)

و گر بهشت مصور کنند عارف را به غیر دوست نشاید که دیده بردارد (همان: ۶۲۶)

چشم کوتاه نظران بر ورق صورت خوبان خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را (همان: ۵۲۴)

عارف مجموع را در پس دیوار صبر طاقت صبرش نبود ننگ شد و نام رفت (همان: ۶۰۳)

خانه آبادان درون باید نه بیرون پر نگار مرد عارف اندرون را گو برون دیوانه باش (همان: ۷۲۴)

چشم همت نه به دنیا که به عقبی نبود عارف عاشق شوریده سرگردان را (همان: ۵۳۳)

عارف اندر چرخ و صوفی در سماع آورده ایم شاهد اندر رقص و افیون در شراب افکنده ایم (همان: ۸۰۷)

همه وقت عارفان را نظر است و عامیان را نظری معاف دارند و دوم روا نباشد (همان: ۶۴۱)

خود پرستان نظر به شخص کنند پاک بینان به صنع ربانی

شب قدری بود که دست دهد عارفان را سماع روحانی (همان: ۹۰۸)

عالم که عارفان را گوید نظر بدوزید گر یار ما ببیند صاحب نظر بباشد (همان: ۶۳۸)

عارفان هرچه ثباتی و بقایی نکند گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند (همان: ۶۵۹)

غوغای عارفان و تمنای عاشقان حرص بهشت نیست که شوق لقای توست (همان: ۵۷۹)

تقریباً تمامی مواردی که سعدی به مدح عارف و عرفان پرداخته را بیان کردم. همین بررسی تطبیقی بین تصوف و عرفان به تمامیت، بیانگر این نظر است که در ذهن سعدی عارف صدرنشین و صوفی بنا به ظاهر، مقامی نازل دارد و البته این نکته را متذکر شوم که این نظر مطلق نیست زیرا در مواردی من جمله این بیت:

عارف اندر چرخ و صوفی در سماع آورده ایم شاهد اندر رقص و افیون در شراب افکنده ایم (همان: ۸۰۷)

به عنوان تنها مورد، صوفی کنار عارف قرار می گیرد و لذا شاید صحیح این باشد که بگوییم در نگاه سعدی غلبه با عرفان است و تصوف در سطحی اقل و نازل قرار دارد.

و نکته سوم اینکه بنا به بیت:

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست به جز عارف ربانی نیست

عارف ربانی، غایت مطلوب اوست و این ربانی دو سه نکته کلیدی و بنیادی دارد که به اختصار عرض می کنم:

اول این که ربانی مصدر و مرجعی چون قرآن دارد. این کلمه چهار بار در قرآن به کار رفته است، دو بار به شکل «ربانیون» است که بعد از آن احبار می آید و یک بار «ربانیین» و یک بار نیز «ربیون». این آیات عبارتند از:

الف: إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَتُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوُا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی بفروشید و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند آنان خود کافرانند (مائده، ۴۴))

ب: لَوْلَا بَنَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السَّخْتَ لَإِثْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (چرا الهیون و دانشمندان آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرامخوارگی وrlm&شان باز نمی دارند راستی چه بد است آنچه انجام می دادند مائده، ۶۳))

ج: وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد. (آل عمران، ۱۴۶))

د: مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ: هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه [باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید علمای دین باشید. (آل عمران، ۷۹))

راغب اصفهانی به عنوان یکی از مهم ترین مفسران لغوی قرآن در المفردات اصل کلمه را از تربیت دانسته و آن را انشا شینی از حالتی به حالت دیگر الی حد التمام می داند. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳: ۱۸۴) از دیدگاه وی، ربانی منسوب به رب است همچون نسبت کلمه عطش و عطشانی. همچنین وی قولی می آورد که ممکن است ریشه این کلمه سریانی باشد گرچه او هم «ربی» (ربیون سورة آل عمران) را به دلیل نسبتی که با نبی در آیه فوق دارد انسان مؤمن می داند. لکن نفس «ربی» سبب شده است در عرصه لغت برخی ریشه این کلمه را سریانی بدانند گرچه غلبه با ربانی است و در قلمرو ربانی در قرآن در هر سه آیه فوق نسبت مستقیمی میان ربانی و علم و کتاب و معرفت وجود دارد. این یکی از ادله من است بر اینکه ربانی، صوفی نیست، ربانی سر و کار مستقیم با معرفت دارد و می دانید در قلمرو تمدن ما کسانی بر صدر نشسته اند که عرفان را از خانقاهی که بریده از جمع و جامعه و اجتماع بود نجات دادند. جان مایه عرفان ما، معرفت باطنی آن بود. نه این که مثلاً در همین شیراز هفت تنان حتی هیچ نامی بر سنگ خود نینگارند تا مبادا ربا شود حکیم و عارف ربانی در خلوت از «شرابا طهورا» می نوشد و در جلوت، عاشقی را اظهار می کند همان کلام بلندی که سعدی در یکی از قصیده هایش دارد:

سعدیا چندان که می دانی بگوی حق نباید گفتن الا آشکار (همان: ۹۶۵)

اگر صوفی در پی رها کردن خویش است، عارف چون شمع خود را به سوز و درد و بلا می افکند که دست ره ماندگان گیرد و هیچکس نمی تواند چنین کند مگر اینکه مستند به معنای ربانی اولاً و بالذات منتسب به رب باشد و ثانیاً قصد و توان، و مهم تر مشروعیت تربیت عام داشته باشد چون ربانی به یک معنا مربی است و به یک معنا منتسب به رب یا پروردگار.. ربانی عامل تربیت است و تربیت بن مایه ای چون معرفت دارد. عارف ربانی در ادبیات سعدی چنین معنایی دارد، عارفی که بنا به ربانیت، مستقیماً از شراباً طهورای معرفت «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى (الی) لسانه» (هرکس چهل روز اعمال خویشتن برای خداوند خالص گرداند چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش آشکار می شود) نوشیده و چشمه های حکمت در جاننش جوشیده، زبان پوشیده نگه نمی دارد در خلوت به های و هیاهو مشغول نمی شود بلکه زبان بلندش طریق فروزان اجتماع است و در حقیقت عرفان ما در چنین معنایی نهفته است و این عصاره مفهوم عارف ربانی یا عرفان ربانی است در ذهن و زبان سعدی.

شهر کتاب تهران سه چهار جلسه ای فقط در باب این رساله صحبت کنم. سعدی در مجلس سوم مجالس پنجگانه خود نکاتی را ذکر می کند که هم گرایش او به حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را نشان می دهد هم گرایش ایشان به عرفان پاک را، عرفانی تأویلی که بن مایه اش معرفت است: «عشق بر موسی (ع) تاختن آورد بر طور برآمد و به قدم صدق بایستاد و گفت آرنی خطاب آمد که ای موسی خودی خود با خودداری که اضافه خود می کنی «ارنی» این حدیث زحمت وجود تو بر نیاید یا تو خود را توانی بود یا ما را لَن ترانی سلطان شهود ما بر نهادی سایه افکند که او نیست شده باشد و در کتم عدم خود را جای داده پس از آن ما خود تجلی کنیم یا موسی خود را بگذار و هم به ما را ببین که هر که ما را ببیند هم به ما ببیند از امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه پرسیدند که بِم عَرَفْتَ رِبِّک قال عَرَفْتُ رَبِّی بَرِّی. او را بدو شناختم و دانستم که اگر نه بدو شناختمی هرگز به سرادقات مجد و معرفت او راه نیافتمی «اتَّقُوا فراست المؤمن فانه ينظر بنورالله» (همان ص ۱۱۹۴) از این ادله بسیار می توان آورد که به نظر می رسد در انتخاب عارف ربانی به عنوان کمال مطلوب نزد سعدی مدخلیت داشته است.

و نکته چهارم و پایانی کلام، اینکه بنده اخوان الصفا را نقطه جمع شریعت و فلسفه در تمدن اسلامی می دانم نه به دلیل این که بر تارک مدرسه فلسفی خود نگاشته بودند «اتّما جمعنا بین الشریعه و الفلسفه» که این یکی از مهم ترین اصول مکتب بغداد به عنوان اولین مکتب فلسفی جهان اسلام است و نه صرفاً به این دلیل که متأثر از رویکرد غالب اسماعیلیه که تأویل را مقدم بر تفسیر می انگاشتند (گرچه بنده در این که اخوان الصفا مطلق اسماعیلی هستند یا نه هم داستان با نظر عبدالرحمن بدوی هستم که او را مجزای از اسماعیلیه مورد توجه قرار می دهد [۱]) بلکه به دلیل آثار مهم شان تحت عنوان الرسائل و نیز کتاب الجامعه (که احتمالاً متأثر از کتاب الجامعه ایی بوده که در روایات شیعی نسبت آن به امامان بزرگوار شیعه می رسد که معتقد بودند علم ظاهر و باطن در آن است و ابتدا دست حضرت زهرا سلام الله علیها بوده است) که در آنها به روایات شیعی توجه ویژه نشان داده اند و روایات شیعی نیز چون به جان بنگری تأویلی است و از سویی دیگر سرسپاری و جان سپاری اخوان در مقابل اندیشه های هرمسی که ماهیتاً رازورانه بود و هم چنین فلوپین که صورت عرفانی افلاطون است، (فلوپین چکیده عرفانی افلاطون است و می دانید ملاصدرا شیدای این معنا است که بسیار به الشیخ یونانی ارجاع بدهد (به تعبیر مرحوم آشتیانی) و کلام خود را به کلام او در اثولوجیا یا معرفه الربوبیه مؤید بداند (گرچه تصور می کرد این کتاب از ارسطو است) از یک سو این اندیشه ها بر جان اخوان الصفا سایه افکنده بود (و نیز شریعت شیعی) و از سوی دیگر اندیشه های رازورانه هرمسی و حکمت یونانیه نوافلاطونی و به ویژه فلوپین که ایده های ظریفی را در جان اینها پروراند، سبب شد برای اولین بار آن چنان که در تتبعات خود بدان رسیدیم اخوان الصفا نخستین بار اصطلاح عارف ربانی را به کار ببرند. اخوان الصفا در شرح جریان قارون و نیز فراز قرآنی «لا تفرح ان الله لایحب الفرحین» کسانی که قارون را نصیحت کرده و او را به اعتدال فرا می خواندند عارف ربانی یا عارفان ربانی می خوانند: «حقاً اذا قوم ربانیین العارفین حقیقت و ما نقول» (الرسائل، اخوان الصفا، ج ۲ ص ۳۸۲) عارف ربانی کسی است که تکرار می کنم از شراباً طهوراً لبریز می شود اما چون پری رو (یا معانی مکنون در جان عارف) تاب مستوری ندارد آنها را آشکار می کند. آن را که زبان عشق آموختند اذن و اجازت زبان در کام بودن نمی دهند. عارف ربانی حتی اگر خود بخواهد اسرار را پوشیده نگه دارد او را به بیان وا می دارند همچون عارفانی ربانی که منذر و اندازدهنده قارون بودند.

به هر حال متأثر از همه این معانی، سعدی عارف ربانی را کسی می داند که هم معرفت حقیقیه دارد هم حکمت باطنیه، هم از باطن مشروب می شود و هم زبانی برای نصیحت مالکان و ملوکان دارد و من نیز معتقدم که پند و اندرز که از جان برآید محصور در حصار زمان نمی ماند. هم چنان که شیخ اشراق می گوید چون قرآن می خوانی چنان بخوان که گویی فقط در شأن تو نازل شده است. (شیخ در «کلمه التصوف» می نویسد: «و علیک بقرائت القرآن مع وجد و طرب و فکر لطیف. و اقرأ القرآن کأنه ما أنزل»؛ إلا فی شأنک فقط. و اجمع هذه الخصال فی نفسک فتکون من المفلحین. قرآن را باید با وجد و طرب و فکر لطیف بخوانی. قرآن را چنان بخوان که گویی تنها در شأن تو نازل شده است. این صفات را در جان خویش جمع بیاور و آنگاه از رستگاران خواهی بود» (مجموعه مصنفات، ج ۴، ص ۱۳۹). معانی متأثر از حکمت و نیز چنین آیاتی هم زمان بردار نیست. به هر حال پیرامون عارف ربانی مطالب فراتر از این بود که در این مختصر بیان شد. فقط یک نکته می ماند و آن، اینکه یکی از بزرگ ترین اندیشمندان معاصر (که خدا او را رحمت کند) یعنی استاد سید جلال الدین آشتیانی در مقدمه خود بر مشارق الدراری اثر سعیدالدین سعید فرغانی شاگرد صدرالدین قونوی که شرح تائیه ابن فارض است، سعدی را بنا به شعر بلند:

«به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»

عارف ربانی خوانده است.

و پایان سخن غزل زیبای سعدی رحمت الله علیه:

ایهاالناس! جهان جای تن آسانی نیست مرد دانا به جهان داشتن ارزانی نیست
 خفتگان را چه خبر زمزمه مرغ سحر؟ حیوان را خبر از عالم انسانی نیست
 داروی تربیت از پیر طریقت یسیتان کآدمی را بتر از علت نادانی نیست
 روی، اگر چند پری چهره و زیبا باشد، نتوان دید در آئینه که نورانی نیست
 شبِ مردان خدا روز جهان افروزست روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست
 پنجه ی دیو به بازوی ریاضت بشکن! کاین به سرپنجگی ظاهر جسمانی نیست
 طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی! صدق پیش آر! که اخلاص به پیشانی نیست
 حذر از پیروی نفس که در راه خدای مردم افکن تر از این غول بیابانی نیست
 عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند مرد اگر هست به جز عارف ربانی نیست (همان: ۹۴۷)

منابع:

- قرآن کریم (۱۳۹۲). تهران: حُسن افرا.

- اخوان الصفا (۱۴۲۶ ق) الرسائل، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. چهار جلد

- بلخاری قهی، حسن (۱۳۸۹). هندسه، خیال و زیبایی (پژوهشی در آرای اخوان الصفا درباره حکمت هنر زیبایی). تهران: فرهنگستان هنر، مؤسسه تألیف ترجمه و نشر آثار هنری متن.

- حافظ شمس الدین محمد (۱۳۶۹). دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.

- راغب اصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد (۱۳۷۳ ق) المفردات فی غریب القرآن (تحقیق و ضبط محمد سید کیلانی). تهران: مکتب مرتضوی

- رضی، سید شریف (۱۳۹۰). ترجمه نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین (ع). (ترجمه محمد دشتی). قم: مسجد مقدس جمکران.

- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵). کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.

- سهروردی، شیخ شهاب الدین یحیی (۱۳۸۰). مجموعه مصنفات شیخ اشراق. (به تصحیح و مقدمه هانری کربن و حسین نصر) تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. جلد چهارم.

- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد (۱۳۸۷). کلیات دیوان شمس، (به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر)، تهران: نگاه، ج ۲

[۱] در این باب رجوع کنید به هندسه خیال و زیبایی (پژوهشی در باب حکمت هنر و زیبایی نزد اخوان الصفا) حسن بلخاری نشر فرهنگستان هنر ۱۳۸۸